

تحلیل نگاشت‌های استعاره‌های مفهومی هستی‌شناختی از نوع «شیء» انگاری» در قرآن کریم

حسین خانی کلقای*^۱ (استادیار گروه عربی دانشکده خوی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، خوی، ایران)

DOI: [10.22034/jilr.2025.142877.1228](https://doi.org/10.22034/jilr.2025.142877.1228)



تاریخ الوصول: ۲۰۲۵/۰۱/۰۲

تاریخ القبول: ۲۰۲۵/۰۳/۰۷

صفحات: ۱۶۵-۱۸۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷

چکیده

بررسی و تحلیل مفاهیم بلند و حیانی از منظر دیدگاه‌های زبان شناختی، ساختار فکری قرآن کریم را برای ما می‌نمایاند و ما به فهم حقایق قرآنی رهنمون می‌سازد. نظریه استعاره‌های مفهومی، یک امکان زبانی برای مفهوم سازی پدیده‌ها و مفاهیم معنوی و انتزاعی قرآن کریم است، استفاده از این ابزار زبان شناختی در درک و فهم مقوله های قرآنی بسیار کارساز است. «شیء انگاری» یک نوع استعاره مفهومی هستی‌شناختی است که پدیده‌ها و مفاهیم را به مثابه یک شیء مادی مفهوم سازی کرده و به تصویر می‌کشد. ارتباط‌های که قرآن کریم میان فضاها و مادی و معنوی فراهم می‌کند مخاطب را بی‌وقفه درگیر این ارتباط‌ها کرده و در اندیشه و فهم او تحول ایجاد کرده و جهان‌بینی او را در راستای جهان‌بینی توحیدی قرار می‌دهد. بر این اساس این مقاله با روش تصیفی- تحلیلی نمونه‌هایی از استعاره مفهومی هستی‌شناختی (وجودی) از نوع «شیء انگاری» را در قرآن کریم مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است که نتایج حاصله نشان می‌دهد که «شیء آویزان صدا دار» (مُذَبِّذ)، یک تصویر ناب و محسوس از صفات بی‌هدفی، بی‌جهتی و سرگردانی منافقان را به نمایش می‌گذارد، پاره نمودن طناب پیمان، خیمه زدن ذلت و بدبختی بر روی کافران یهودی نمونه‌ای دیگر استعاره‌های مفهومی «شیء انگاری» در قرآن کریم است که این مفاهیم انتزاعی را به شکل خیلی ملموس و مادی به تصویر کشیده است تا در نظام مفهومی قرآن درک روشن و عمیقی از آنها در اختیار مخاطب قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، استعاره مفهومی، استعاره هستی‌شناختی (وجودی)، شیء انگاری

^۱ نویسنده مسؤول؛ پست الکترونیک: khani@quran.ac.ir

تحليل خرائط الاستعارات المفاهيمية الوجودية من نوع «تشييء» في القرآن الكريم

الملخص

إن دراسة وتحليل مفاهيم الوحي الطويلة من منظور لغوي يبين لنا البنية الفكرية للقرآن الكريم ويقودنا إلى فهم الحقائق القرآنية. تعتبر نظرية الاستعارات المفهومية إمكانية لغوية لتصوير الظواهر والمفاهيم الروحية والتجريدية في القرآن الكريم، واستخدام هذه الأداة اللغوية فعال للغاية في فهم المقولات القرآنية. "التشييء" هو نوع من الاستعارة المفهومية الأنطولوجية التي تصور وتصوير الظواهر والمفاهيم كأشياء مادية، والروابط التي يوفرها القرآن الكريم بين الفضاءات المادية والروحية تجعل الجمهور منخرطاً في ذلك الفكر والفهم وجعل رؤيته للعالم تتماشى مع النظرة التوحيدية للعالم. وبناء على ذلك، فقد قامت هذه المقالة بتحليل أمثلة من الاستعارات المفهومية الأنطولوجية (الوجودية) من النوع "التشييء" في القرآن الكريم باستخدام المنهج الوصفي التحليلي، وأظهرت النتائج أن "الشيء المعلق السبر"، يعرض صورة نقية وملموسة لعبث المنافقين وضياعهم وتيهيمهم وتمزيق جبل العهد والخيمة إن إلقاء الذل والبلاء على الكفار اليهود هو مثال آخر على الاستعارات المفاهيمية لـ "التشييء" في القرآن الكريم، والتي صورت هذه المفاهيم المجردة في شكل ملموس ومادى للغاية، وذلك لتوفر للجمهور صورة واضحة ومفيدة. الفهم العميق لها في النظام المفاهيمي للقرآن.

الكلمات المفتاحية: القرآن الكريم، الاستعارة المفهومية، الاستعارة الوجودية، التشييء

مقدمه و بیان مسأله

انسان با توجه به ساختار ذهنی خود که حالت استعاره‌ای دارد، مقوله‌ها و مفاهیم انتزاعی را با شباهت‌سازی ادراک و فهم می‌کند. به عبارت دیگر مفاهیم معنوی و غیرمادی را بر اساس تجربیات مادی و حسی خود مفهوم‌سازی کرده و می‌فهمد. دنیای متافیزیک و فراماده با ذهن مادی آدمی قابل درک نیست مگر این که بر اساس مؤلفه‌های مادی و تجربیات اجتماعی، مقوله‌بندی و مفهوم‌سازی شده باشند.

استعاره و مجاز از مهم‌ترین پدیده‌های زبانی هستند که در چهارچوب علوم شناختی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرده‌اند. استعاره و مجاز در زبان شناسی سنتی صرفاً ابزارهایی برای زیبایی تعبیرهای زبانی بودند؛ اما در چشم انداز جدید این علوم، استعاره و مجاز جزء اساسی تفکر بشر و بلکه وجه و بعد بنیادی آن هستند تفکر بشر استعاره‌ای است، همان طوری که ادراک بشر وجه استعاره‌ای دارد، استعاره به نحوه فهم و ادراک عالم واقع برمی‌گردد (قائم‌نیا، ۱۳۹۶ ش: ۱۹). استعاره در زندگی روزمره ما نه تنها در زبان، بلکه در اندیشه و عمل نیز نفوذ دارد. ماهیت نظام مفهومی عادی ما، که اندیشه و عمل مان مبتنی بر آن است، از بنیادی استعاره‌ای است (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰ ش: ۹). عمده‌تأثیر بر اساس شواهد زبانی دریافتیم که ماهیت بخش عمده‌ای از نظام مفهومی روزمره ما استعاره‌ای است (همان: ۱۰). این دیدگاه در خصوص استعاره، تحت عنوان نظریه «استعاره مفهومی» در سال ۱۹۷۹ از سوی جورج لیکاف و مارک جانسون در کتابی با عنوان «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» ارائه شده است. این نظریه به انسان این امکان را می‌دهد که پدیده‌ها و مفاهیم معنوی و انتزاعی که تصویر روشنی از آن‌ها نداریم بر اساس تجارب فیزیکی، اجسام، سمت‌گیری فضائی و مانند آن، شکل خیلی دقیق در ذهن خود مفهوم‌سازی کرده و درک کند.

بررسی مفاهیم قرآنی و وحیانی از منظر این نظریه زبان‌شناختی می‌تواند برای ما روشن کند که قرآن چه ساختار فکری را دنبال می‌کند. چرا که با بررسی و تحلیل استعاره‌های قرآنی می‌توان به جهان‌بینی قرآن کریم هم دست یافت. بنابراین این پژوهش بر آن است که نمونه‌هایی از استعاره هستی‌شناختی از نوع «شیء انگاری» را در قرآن کریم مورد تحلیل و بررسی قرار دهد تا از این مسیر بتوان مفاهیم وحیانی را که در چهارچوب مفاهیم مادی و حسی که از طرف خداوند متعال، مفهوم‌سازی شده‌است، خوب درک کرده و به پیام الهی این آیات و جهان‌بینی قرآن کریم دست یافت. ارتباط‌هایی که قرآن میان فضاها و مادی و معنوی برقرار می‌کند مخاطبش را پیوسته میان دو فضا درگیر کرده و اندیشه و فهم او را نسبت به مقوله‌های گوناگون متحول کرده و عمق می‌بخشد.

سؤالات تحقیق

۱. استعاره‌های هستی‌شناختی از نوع «شیء انگاری» چگونه میان فضاهاى مادی و معنوی برای شناخت مفاهیم و پدیده‌های قرآنی ارتباط ایجاد می‌کنند؟
۲. نگاشت‌های استعاره‌های مفهومی «شیء انگاری» در قرآن چگونه بیان شده است؟

پیشینه تحقیق

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد در خصوص استعاره‌های مفهومی در قرآن کریم مقالات و پژوهش‌های انجام شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود، ولی در موضوع استعاره هستی‌شناختی آن هم از نوع «شیء انگاری» در قرآن کریم پژوهش مستقلی انجام نشده است و این پژوهش برآنست ضمن آوردن نمونه‌های از این نوع استعاره مفهومی، به تبیین و تحلیل مفهوم‌سازی مقوله‌های متعدد معنوی و حیانی بپردازد.

- «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی» اثر دکتر حسین هوشنگی و محمود سیفی‌پرگو، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۸. این پژوهش پس از معرفی و مرور نظریه استعاره مفهومی، برخی حوزه‌های مفهومی مبدأ در قرآن کریم -مانند بدن، حیوانات و گیاهان- را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این حوزه‌ها در شکل‌گیری معانی استعاری و نظام تصویرپردازی قرآن نقش دارند.
- «استعاره مفهومی آیه نور در قرآن» نوشته بهجت‌السادات حجازی، فنون/دبی، سال هشتم، پاییز ۱۳۹۵. این مقاله به تحلیل استعاره‌های مرتبط با حوزه مفهومی «نور» در قرآن می‌پردازد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که فهم استعاره کلان «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» بر پایه مجموعه‌ای از خرده‌استعاره‌ها استوار است که معادل‌های معنایی نور را در ساختار بیانی و معرفتی آیات تبیین می‌کنند.
- «استعاره‌های جهتی در قرآن با رویکرد شناختی» اثر فاطمه یگانه و آریتا افراشی، ماهنامه جستارهای زبانی، آذر و دی ۱۳۹۵. این پژوهش به بررسی استعاره‌های جهتی قرآن بر اساس چارچوب زبان‌شناسی شناختی می‌پردازد. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که واژه‌های جهت‌نما در قرآن کاربردهایی فراتر از معنای اصلی خود یافته و در نقش استعاری به کار رفته‌اند؛ امری که می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های معناشناختی برجسته زبان قرآن دانست.

چارچوب نظری

نظریه استعاره مفهومی

به طور خلاصه، دیدگاه کلاسیک به رغم تقسیم استعاره به انواع مختلف و در نظر گرفتن کارکردهای گوناگون برای آن، در نهایت استعاره را دارای یک کارکرد اصلی که همان شکوهمندسازی و پیرایه بندی گفتار و نوشتار، می داند؛ کارکردی که می تواند سیاق کلام را از سطح عادی و معمول زبان فراتر برد. نظریه استعاره مفهومی برخلاف دیدگاه کلاسیک استعاره، بر این باور است که کانون استعاره در

مفهوم است، نه در کلمات، بنیان استعاره نه براساس شباهت، که برپایه ارتباط قلمروهای متقاطع همزمان در تجربه انسان و درک شباهت های این حوزه ها شکل گرفته است همچنین بخش عمده نظام مفهومی ما استعاری است که شامل مفاهیم عمیق و پایداری چون زمان، رخدادها، علل، اخلاق، ذهن و... می شود (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۴۰).

استعاره به نظر بیشتر مردم، ابزاری برای تخیل شاعرانه و آرایش بلاغی است. موضوع، زبان غیرعادی است؛ نه زبان عادی و روزمره؛ بنابراین، استعاره فقط مشخصه زبان، یعنی واژه ها تعبیر می شود، نه اندیشه یا رفتار. به همین دلیل، بیشتر مردم فکر می کنند که بدون استعاره می توانند به طور کامل روزگار بگذرانند. بر عکس، ما دریافته ایم که استعاره در زندگی روزمره ما نه تنها در زبان، بلکه در اندیشه و عمل نیز نفوذ دارد. ماهیت نظام مفهومی عادی ما که اندیشه و عملمان مبتنی بر آن است، از بنیاد استعاری است (لیکاف و جانسون ۱۴۰۰: ۹).

نظریه «استعاره مفهومی» مشهور به «استعاره شناختی» از نظریات مهم زبان شناسی شناختی محسوب می شود که این نظریه، در سال ۱۹۸۰، توسط «جورج لیکاف و مارک جانسون در کتاب استعاره هایی که با آن ها زندگی می کنیم» مطرح شد. بر پایه این نظریه، استعاره صرفاً پدیده ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی ذهن انسان داشته و عملاً ساختار ادراک و دریافت های آدمی را نیز شکل می دهد (خرقانی، ۱۳۹۸: ۱۱۷/۱).

جوهر استعاره، فهم و تجزیه یک نوع چیز، برحسب تجربه نوع دیگر است. استعاره صرفاً مسئله واژه نیست؛ بلکه فرایندهای اندیشه انسان، عمدتاً استعاری اند. استعاره ها به این دلیل در قالب عبارت های زبانی ظاهر می شوند که در نظام مفهومی انسان، حضور دارند (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰: ۱۲). بنابراین می توان استعاره مفهومی را چنین تعریف کرد: «فهم بخشی از حوزه ادراکی در چهارچوب الفاظ حوزه ادراکی دیگر» (نورگارد و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۲). هر «استعاره مفهومی» دارای یک حوزه ی مبدأ، و یک حوزه مقصد (هدف) و یک نگاشت، انطباق مبدأ بر مقصد است (خرقانی، ۱۳۹۸: ۱۱۹/۱).

به رابطه میان حوزه مبدأ و حوزه مقصد که به شکل تناظرهایی میان دو مجموعه صورت می‌گیرد، "نگاشت" اطلاق می‌شود. ذهن مادی انسان با استفاده از این نگاشت‌ها و انطباق‌های میان حوزه مادی و حسی مبدأ و حوزه معنوی و انتزاعی مقصد، به ادراک دقیق مفاهیم معنوی دست می‌یابد.

استعاره‌های مفهومی در سه دسته تقسیم‌بندی شده‌اند:

استعاره‌های ساختاری: در این نوع استعاره، یک حوزه مفهومی بر اساس حوزه مفهومی دیگر فهمیده می‌شود بنابراین کانون استعاره مفهوم است نه کلمات. این نوع استعاره، به ما امکان می‌دهد که یک مفهوم کاملاً ساختمند و خوش تعریف را برای ساختاربخشی به مفهوم دیگر به کار ببریم. این نوع استعاره‌ها بر اساس همبستگی نظام‌مند در تجربه ما شکل می‌گیرند. به عنوان مثال: در استعاره «بحث منطقی جنگ است» این استعاره به ما امکان می‌دهد که بحث منطقی را بر حسب چیزی که راحت آن را می‌فهمیم، نزاع فیزیکی، مفهوم‌سازی کنیم (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰: ۸۴).

استعاره‌های جهتی - فضایی: در این نوع استعاره، نه یک مفهوم بر حسب دیگری، بلکه در عرض یک نظام کامل از مفاهیم نسبت به دیگری سازمان‌دهی می‌شود. این نوع استعاره را استعاره‌های حتمی - فضایی می‌نامیم، چون بیشتر آن با سمت‌گیری فضایی مانند: بالا - پایین، داخل، خارج و... سروکار دارند (همان: ۲۳).

استعاره‌های هستی‌شناختی (وجودی): فهم تجربه‌های ما بر حسب اجسام و مواد، به ما امکان می‌دهد که بخش‌هایی از تجربه خود را انتخاب و با آن‌ها به صورت هستی‌ها و مواد مجزای از یک نوع، یک‌نواخت برخورد کنیم. وقتی بتوانیم تجربه‌های خود را به صورت هستی یا ماده شناسایی کنیم، می‌توانیم به آن‌ها اشاره کنیم، آن‌ها را مقوله‌بندی یا دسته‌بندی کنیم و به صورت کمی درآوریم و از این راه، درباره آن‌ها استدلال کنیم (همان: ۳۷).

استعاره مفهومی هستی‌شناختی (وجودی)

استعاره‌های مفهومی در سه دسته، استعاره‌های ساختاری، استعاره‌های جهتی - فضایی و استعاره‌های هستی‌شناختی (وجودی) تقسیم‌بندی شده‌اند. در این نوع استعاره، وجود و هستی یک چیزی بر اساس وجود چیز دیگری فهمیده می‌شود. استعاره‌های هستی‌شناختی، هدف‌های گوناگونی را برآورده می‌کنند و تجربه افزایش قیمت‌ها را در نظر بگیرید که به طور استعاری می‌توان از طریق اسم تورم آن را یک هستی در نظر گرفت؛ "باید به تورم مبارزه کنیم" (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰: ۵). بنابراین تورم به مثابه یک دشمن مفهوم‌سازی شده که بایستی با تمام قدرت در مقابل آن استادگی کنیم.

در این نوع استعاره‌ها، وجود چیزی را در قالب چیز دیگر می‌فهمیم. برای مثال چیز غیر مادی را در قالب شیء مادی می‌فهمیم، یا یک شیء بی جان را در قالب یک گیاه یا یک انسان می‌فهمیم (خرقانی، ۱۳۹۸ش: ۱۲۲/۱).

استعاره وجودی (هستی‌شناختی) اقسام گوناگونی می‌تواند داشته باشد، البته این بدین معنا نیست که همه این اقسام کاربرد دارند، ولی از نظر عقلی وجود این اقسام امکان‌پذیر است ممکن است ما وجود یک شیء غیر مادی را در قالب شیء مادی - جسم یا گیاه یا انسان - یا وجود یک شیء مادی در قالب شیء غیر مادی پردازش کنیم، همچنین ممکن است یک شیء مادی را در قالب شیء مادی دیگری پردازش می‌کنیم (قائم‌نیا، ۱۳۹۶ش: ۳۰۲).

بررسی‌ها نشان می‌دهد قرآن کریم از همه موجودات واقع در زنجیره بزرگ هستی از جمله؛ طبیعت و پدیده‌های طبیعی، اشیاء و موجودات بی‌جان، گیاهان، حیوانات و بشر و پدیده‌های بشری، برای نشان دادن حقائق معنوی و مجرد کمک گرفته است. و قرآن این حقایق را در ارتباط با استعاره‌های راجع به سلسله مراتب موجودات ارائه می‌دهد و میان آن‌ها ارتباط و نظم خاصی می‌بیند (همان: ۲۹۵).

نوع خاصی از استعاره‌ی وجودی، «شیء‌انگاری» است به طوریکه فعالیت موجودات و پدیده‌های معنوی و مفاهیم انتزاعی به مثابه یک «شیء» فرض می‌شود و ما آن‌ها را با توجه به شباهت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی میان آن‌ها، بهتر می‌فهمیم. در قرآن کریم از این امکان زبان‌شناسی شناختی به بهترین و زیباترین شکل برای مفهوم‌سازی مفاهیم معنوی و اخلاقی و دینی بهره برده است که نمونه‌هایی از این آیات را در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

تحلیل نمونه‌های قرآنی استعاره هستی‌شناختی «شیء‌انگاری»

شیء‌آویزان صدادار

کاربرد واژه "مذذب" که از ویژگی‌های اشیاست، برای توصیف انسان منافق، استعاره هستی-شناختی از نوع شیء‌انگاری را می‌نماید.

﴿مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۳)

این آیه مُذَبِّذ: اسم مفعول از مصدر ذبذبه بوده و مفهوم اصلی و مرکزی آن در زبان عربی عبارت است از حرکت و جابجایی یک شیء معلق در هوا. (فراهیدی، بی تا: ۱۷۸/۸ / ابن منظور، بی تا: ۳۸۴/۱) و یا اشیائی که از کجاوه یا سر شتر به منظور زینت آویزان می‌شود (ابن منظور، بی تا: ۳۸۴/۷) صدای حرکت شیء آویزان را هم ذبذبه گویند که برای استعاره از اضطراب و حرکت به کار رفته است (صافی: ۱۴۱۸ق: ۲۱۶/۵).

در این آیه شریفه، خداوند متعال یکی از ویژگی‌ها و صفات منافقین را به شکل هنرمندانه و اعجاز گونه و به صورت استعاره مفهومی هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» در کمال زیبایی به تصویر می‌کشد به طوریکه حال انسان منافق را به یک «شیء آویزان صدادار» تشبیه می‌کند که از سقفی آویزان شده و آن طرف و این طرف، حرکت می‌کند و از نوسانات این حرکت صدایی هم برای جلب توجه و خودنمایی تولید می‌کند، آن میان دو چیز در حال جابجائی است بدون اینکه به یکی از آنها تعلق یابد و این صفت منافقین است و آنها میان ایمان و کفر در حال حرکت و جابجایی هستند نه به مومنین حقیقی می‌مانند و نه به کافران واقعی (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق: ۱۱۷/۵)، فضای سازی و تصویری که این استعاره مفهومی از منافق مفهوم سازی می‌کند، بسیار ملموس و قابل تأمل است چرا که اگر به مؤلفه‌های این شیء آویزان صدادار (مذبذب) دقت کنیم، ویژگی و خصوصیات منافقین روشن خواهد شد:

- جسم معلق و آویزان ذاتاً فاقد جهت حرکتی است و اصلاً مشخص نیست از کدام سمت به کدام جهت در حال حرکت است و انسان منافق هم شخص سرگردان، متحیر و فاقد برنامه می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۷۸/۴)
- جسم معلق و آویزان از سقف عملاً یک مسافت ثابتی را طی کرده و دوباره همان مسافت را باز می‌گردد یعنی کار بیهوده انجام می‌دهد در حقیقت طی مسافت نمی‌کند و اگرچه ساعت‌ها و روزها و سال‌ها در حال حرکت و تکاپو باشد، راه به جایی نخواهد برد و انسان منافق هم چه بسا یک عمر در حرکت و تلاش و مجاهدت بی‌هدف و تزویرانه بوده که در نهایت جز گمراهی و خسران چیزی نصیبش نمی‌شود که ادامه آیه شریفه خیلی زیبا و لطیف به این امر هم اشاره می‌کند ﴿وَمَنْ يَضِللِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ (و هر کس را خدا گمراه کند هیچگاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت).
- عدم استقرار و ثبات از دیگر مولفه‌های یک شیء آویزان صدادار (مذبذب) است که از صفات منافقین هم به شمار می‌آید، صف مومن یا صف کافر (این آمد و شد) جز احتقار و بیزارگی مومنان نسبت به ایشان، چیزی را بر نمی‌انگیزد و همچنین به نقطه ضعف ذاتی منافقین اشاره می‌کند که نمی‌توانند در یک موضع و جایگاه، نظر و عقیده ثابت بمانند (سید، ۱۴۱۲ ق: ۷۸۴/۲).
- بی‌هدفی، سرگردانی و عدم استقلال و عدم آرامش از دیگر ویژگی‌های مذنبه است که استعاره از نفاق می‌باشد. فقدان معیار و حکم با شک یکی از صفات و ویژگی‌های منافقین است که یک دیدگاه و موضع ثابت اتخاذ نمی‌کنند، بلکه بر اساس توفیقات و پیروزی جبهه ی کفر و باطل یا جامعه اسلامی (جبهه حق) موضع‌گیری می‌کنند و تنها مصالح و منافع

زودگذر دنیوی را معیار خود قرار می‌دهند (مدرسی، ۱۴۱۹ ق: ۲۳۰/۲). منافق، استقلال فکر و عقیده ندارد و به هر حرکتی می‌چرخد، به دیگران وابسته و بی‌هدف و سرگردان است، آرامش ندارد، چون پیوسته باید موضع جدید، تصمیم فوری و عجولانه بگیرد (قرائتی، ۱۳۸۳ ش: ۱۹۳/۲).

- عدم تعلق و وابستگی به یک طرف و سمت و منافق هم نه بر جبهه حق تعلق دارد و نه به جبهه ی باطل

طرحواره استعاره شیء انگاری منافقین

(حوزه مقصد) منافق	→	(حوزه مبدا) شیء آویزان صدadar
	نگاشت‌ها ↓	
رفتار منافق بدون هدف ثابت	-----	حرکت بی‌هدف
منافق دقیق مشخص نمی‌کند به سمت جبهه حق یا باطل حرکت می‌کند	-----	حرکت بدون جهت مشخص
عدم رهایی به صراط مستقیم و سرگردانی در گمراهی	-----	حرکت و جنب و جوش بدون طی مسافت
سر و صدا و جلب توجه از نشانه‌های رفتارهای منافقانه	-----	صدادر بودن حرکت
عدم ثبات عقیده و دیدگاه منافق	-----	عدم ثبات و نماندن در یک سمت
رفتارهای تکراری دوگانه و کلیشه‌ای	-----	حرکت تکراری و یکنواخت
منافق حزب باد بوده و استقلال رای و اندیشه ندارد	-----	حرکت در سمت محرک‌ها مانند باد
عدم آرامش روحی بخاطر نداشتن موضع ثابت	-----	عدم سکون

پاره کردن طناب عهد و پیمان

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (بقره/۲۷) ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (رعد/۲۵)

کاربرد واژه «نقض» برای عهد و پیمان، قرینه‌ای است که نشان می‌دهد این واژه به صورت مجاز از نوع استعاره بکار رفته است. «نقض» در لغت عربی به مفهوم گسستن و پنبه کردن طناب بافته شده یا درست کردن ساختمان محکم بکار رفته است و با واژه «ابرام» (محکم کردن) تقابل معنایی دارد (فراهیدی، بی تا: ۵۰/۵ / راغب اصفهانی، بی تا: ۸۲۱ / مصطفوی، بی تا: ۲۲۳/۱۲).

از دیدگاه استعاره سنتی در عبارت «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» استعاره مکنیه وجود دارد، به طوری که نقض (پنبه کردن ریسمان) برای ابطال عهد و پیمان بکار رفته است (صافی، ۱۴۱۸: ۸۹/۱ / ابن عاشور، بی تا: ۳۶۲/۱).

استعاره مفهومی به کار رفته در این آیه شریفه، استعاره هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» است بدین صورت که عهد و پیمان به مثابه یک طناب محکم بافته شده میان خداوند متعال و انسان ارتباط برقرار نموده است و یک طرف این طناب محکم دست خدا و طرف دیگرش دست انسان است اگر این انسان به ریسمان محکم الهی چنگ بزند و آن را پنبه نکند و خرابش نکند به سر منزل سعادت خواهد رسید. اما گروهی از انسان‌ها، نخ این طناب عهد و پیمان الهی را یکی یکی باز کرده و پاره می‌کنند و ارتباط خود را با خدای خود و اوامر و احکام او قطع می‌کنند و به عبارت قرآنی فساد می‌کنند و در نهایت به لعن و نفرین و بدبختی دچار شده و از بازندگان اصلی و حقیقی عالم هستی، محسوب می‌شوند.

واقعیت این است که برای هر عهد و پیمانی، حداقل، دو طرف متصور است و این دو طرف معاهده را امضاء می‌کنند و متعهد به مفاد آن می‌شوند. خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن می‌تواند، راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس پیروی نکند، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن کریم از این فطرت مخصوص تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می‌کند. در حقیقت این یک پیمان تکوینی است نه تشریعی و قانونی، قرآن می‌گوید: ﴿أَلَمْ أَعْهِدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (یس/۶۰) (ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است، و مرا پرستش کنید که راه راست همین است) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵۴/۱). کسانی که عهد ازلی و فطری خود را نقض می‌کنند در حقیقت

تمامی عهد و پیمان‌ها را نقض می‌کنند چرا که هر عهدی بر پیمان ازلی استوار است (سید، ۱۴۱۲: ۴/۲۰۵۸).

از محتوای آیات مذکور استفاده می‌شود که مفسد عقیدتی و علمی دنیاپرستان در سه محور خلاصه می‌شود:

(۱) شکستن پیمان‌های الهی که شامل پیمان‌های فطری، پیمان‌های عقلی و پیمان‌های تشریعی می‌شوند.

(۲) قطع رابطه‌ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق و رابطه با خویشان

(۳) فساد در روی زمین که ثمره دو قسمت قبل است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۰/۱۹۹).

(حوزه مقصد)		(حوزه مبدا)
باطل کردن و بی وفایی به پیمان نامه	→	پنبه کردن و پاره کردن نخ های طناب بافته شده
	نگاشت‌ها ↓	
باطل کردن مواد عهدنامه به صورت تدریجی	-----	جدا کردن و پاره کردن تک تک نخ ها
اختلال در روابط (خدا و انسان)	-----	از دست دادن استحکام
سقوط انسان به صراط جحیم و سبیل شیطان	-----	پاره شدن طناب

خیمه ذلت و مسکنت:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۚ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ ۚ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (بقره/۶۱) ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تَقَفُوا إِلَّا لِحُبْلِ مِنَ اللَّهِ وَخِطْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (آل عمران/۱۱۲).

در عبارت «ضربت عليهم الذلت والمسكنه» استعاره مکنیه وجود دارد که «ذلت» و «مسکنت» به خیمه و گنبدی تشبیه شده که بر روی کافران یهودی افراشته شده و طوری به آنها چسبیده که

رهایی از آن برایشان ممکن نیست (صافی، ۱۴۱۸ ق: ۱ / ۱۴۷ / زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۱ / ۱۴۵ / زحیلی، ۱۴۱۸ ق: ۱۷۲ / طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۲ / ۸۱۳).

از منظر نظریه استعاره مفهومی در این دو آیه شریفه، استعاره هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» وجود دارد چرا که «ذلت و مسکنت» که مفهوم انتزاعی دارند به مثابه یک شیء مادی (خیمه و گنبد) مفهوم سازی شده که بر سر کافران یهودی طوری برافراشته شده که آنها را بطور کامل احاطه کرده و راه برون رفت از این خیمه شوم و ذلت بار برای این یهودیان میسور نیست.

«مسکنت» به مفهوم فقر مطلق (عسکری، بی تا: ۱۹۶ / مصطفوی، بی تا: ۱۶۳ / ۵) و یا به عبارت دقیق‌تر و روشن‌تر «فقر روحی» است که در بنی اسرائیل و یهودیان مورد خطاب این آیه وجود داشت به طوری حتی اگر ثروتمند هم بودند باز خود را در لباس فقر در می‌آوردند تا مالیات ندهند (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۱ / ۱۹۵). بنی اسرائیل به جای شکرگزاری از نعمت‌های «منّ و سلوی» به فکر زیاده خواهی و تنوع طلبی افتاده و از غذاهای زمینی خواستند و برای نمونه، تعدادی از آنها مانند: سبزی، خیار، پیاز و سیر را نام بردند. تنوع طلبی و افزون خواهی، دامی برای اسیر شدن انسان‌هاست. استعمارگران نیز از همین خصیصه مردم، برای لباس، مسکن، مرکب و تجملات استفاده کرده و مردم را به اسارت خود می‌کشند (قرائتی، ۱۳۸۳ ش: ۱ / ۱۲۶). بنابراین «مسکنت» به معنای بیچارگی شدید که راه نجات از آن مشکل است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۳ / ۵۳) و «ذلت و خواری» دو خیمه و قبه محکم و سیاهی هستند که بر روی کافران و ستمگران سایه می‌افکنند و آنها را چنان در آغوش خود می‌گیرند که جدا شدن و بیرون رفتن از زیر سایه این خیمه‌های خار کننده برای آنها ممکن نیست.

(حوزه مقصد)		(حوزه مبدا)
خواری و بیچارگی یهودیان کافر	→	چادر و خیمه و قبه تاریک
	نگاشت‌ها ↓	
عدم امکان برون رفت از ذلت	-----	محدودیت و تنگی عذاب آور
ذلت و مسکنت صفت دائمی برای کافران و ستمگران	-----	چسبیده و غیر منفک بودن
جمود فکری و روحی کافران	-----	عدم امکان دید وسیع
هبوط اخلاقی و فکری و سقوط در جهنم	-----	آسیب پذیر بودن

غلاف دل (روکش)

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره/۸۸) ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء/۱۵۵)

غلف: اصل ریشه بر پوشش چیزی اطلاق می‌شود مانند غلاف شمشیر یا چاقو (مصطفوی، بی تا: ۷/ ۲۵۳) و غلف به پوشش محکم و به محافظ چیزی یا روکش یک چیز که مانع از رسیدن آسیب به آن می‌شود، اطلاق می‌گردد (ابن عاشور، بی تا: ۵۸۲/۱) «قلب» در این آیات به مفهوم عقل و ادراک است نه عضو صنوبری شکل بدن، بنابراین در عبارت «قلوبنا غلف» استعاره مفهومی هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» وجود دارد به طوری که دل‌های درکی و عقل کافران به مثابه یک شیء دارای محافظ و روکش مفهوم سازی شده که مانع رسیدن حقایق به آن می‌شود و عدم تاثیر پذیری این دل‌های کافر به شکل خیلی زیبا و کاملاً حسی به تصویر کشیده است. همانطور که آب، باد و سایر پدیده‌ها بر اجسام روکش‌دار تاثیر نمی‌گذارند، کافران بنی اسرائیل، دل‌های آلوده به کفر و شرک خودشان را چنین وصف می‌کنند که دل‌ها و عقل‌های ما داخل محافظ و روکش قرار گرفته و هیچ‌گونه از کلمات حق الهی و پیامبران او تاثیر نمی‌پذیرند. این همان عناد و راه شیطانی است که کافران برگزیده‌اند و راه سعادت و فوز و رستگاری را خود به روی خود بسته‌اند.

حوزه مقصد (قلب ادراکی)	→	حوزه مبدا (روکش و محافظ)
	نگاشت‌ها ↓	
عدم تاثیر پذیری از حق	-----	دارای پوشش محکم
اختیار پذیرش حق را داشتند ولی عنادورزی کافران مانع حق پذیری آن‌ها شد	-----	روکش قابلیت جدا شدن از ابزار محافظت شده را دارد
آماده سازی دل‌ها برای پذیرش حق	-----	برداشتن روکش از روی وسیله

لباس تقوی

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ (اعراف/۲۶)

از دیدگاه استعاره سنتی در عبارت «و لباس التقوی» استعاره مکنیه تخلیه وجود دارد (صافی، ۱۴۱۸ ق: ۳۸۴/۸) و از منظر استعاره مفهومی در عبارت شریفه «و لباس التقوی» استعاره هستی‌شناسی از نوع «انسان انگاری» وجود دارد به طوری که «تقوی» این ملکه ایمانی و معنوی به مثابه «لباس» مفهوم سازی شده است تا ذهن انسان با تحلیل مولفه‌های مادی و حسی لباس مانند، عیب پوشی، آراستگی، محافظت از بدن انسان در مقابل گرما و سرمای و سایر عناصر بیرونی به خوبی بتواند کارکردهای اصلی تقوا را که سبب پوشش عیوب باطنی و رذائل اخلاقی، نگه داری از آتش جهنم، آراستگی روحی و معنوی بهتر و دقیق‌تر مفهوم سازی کند.

خداوند بعد از ذکر پوشش شرمگاه‌ها و زشتی‌های ظاهری و جسمانی انسان به لباس و پوشش عیوب باطنی آدمی مانند رذائل معاصی و شرک و غیره می‌پردازد که نمایان شدن آنها، موجب رسوایی حقیقی انسان می‌شود، بنابراین می‌فرماید: لباس تقوی بهتر از لباس ظاهرست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۷۰/۸) تشبیه تقوی و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همان طور که لباس، هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود. زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۳۲/۶).

لباس مادی و لباس معنوی تقوی، هر دو لباس و پوشش هستند، آن عیوب شرمگاه‌های جسمانی را می‌پوشاند و انسان را آراسته می‌کند و این یکی، عیوب دل‌ها را می‌پوشاند و آن را آراسته نشان می‌دهد (سید، ۱۴۱۲ ق: ۱۲۷۸/۳). انسان بی تقوا هم انسان عریانی است که بی‌حیایی می‌کند و زشتی‌های درونی و قلبی خود را به نمایش می‌گذارد، همان طور انسان بدون لباس مادی و عریان جسمانی، خجالت و شرم و حیا می‌کند، انسان‌های مومن و موحد و خدایسند هم بدون لباس تقوا، عریان از فضائل اخلاقی و ایمانی می‌شوند و می‌بایست از این عریانی حقیقی شرم و حیا کنند.

نکته قابل توجه دیگری که از این آیه شریفه به دست می‌آید این است که پوشش و پوشاندن کار خداست ﴿انزلنا علیکم لباساً یواری﴾، ولی برهنگی و برهنه کردن کار شیطان است ﴿فَوَسْوَسَ... لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾، لباس نعمت الهی است و برهنگی و خلع لباس، کیفر گناه، معنویت در کنار مادیت، تقوا در کنار زینت لازم است و گرنه لباس می‌تواند وسیله اسراف، تکبر، فساد، خودنمایی، مد پرستی، شهوترانی، فخر فروشی و امثال آن شود (قزائنی، ۱۳۸۳: ۴۴/۳).

طرح واره لباس تقوا

حوزه مقصد (تقوا)	حوزه مبدا (لباس)
	نگاشت‌ها
سبب پوشش عیوب باطنی و رذائل اخلاقی	سبب پوشش عیوب جسمانی انسان
نگهداری انسان از آتش جهنم	نگهداری از گرما و سرما و دیگر عناصر مزاحم
عامل آراستگی روحی و معنوی	سبب آراستگی جسمانی
نبود تقوا باعث رسوایی درونی و باطنی است	نبود لباس باعث رسوایی و بی‌حیایی است

پرتاب حق بر باطل

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْذِفُوا بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ (انبیاء/۱۸)

«قذف» به معنای پرتاب جسمی بر روی جسم دیگر است که در اینجا استعاره از نابود کردن و از بین بردن بکار رفته است (ابن عاشور، بی تا: ۲۵/۱۷). «دمغ» به مفهوم شکافتن دماغ و مغز سر است (مرتضی زبیدی، بی تا: ۱۶/۱۲ / راغب اصفهانی، بی تا: ۳۱۸) و همچنین «دمغ» به شکستن جسم محکم و خشک اطلاق می‌شود که در اینجا استعاره از بین رفتن باطل است (ابن عاشور، بی تا: ۲۶/۱۷). این آیه شریفه یک تصویر حسی زنده و متحرکی را به نمایش می‌گذارد که گوئی حق، وزنه‌ای در دست قدرت است که با آن بر سر باطل می‌کوبد و مغزش را می‌شکافد که ناگهان باطل نابود شده و ناپدید می‌گردد (سید، ۱۴۱۲: ۴/۲۳۷۲). استعاره مفهومی هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» در این آیه شریفه وجود دارد که حق به مثابه یک جسم سخت و باطل به مثابه یک شیء نرم مفهوم سازی شده (صافی، ۱۴۱۸: ۱۵/۱۷) که از دور بر روی باطل چنان محکم و با ضربه‌ی شدید پرتاب می‌شود که مغز و مجسمه باطل را می‌شکافد بطوریکه ناگهان باطل از بین رفته و ناپدید می‌شود. کاربرد حرف «علی» قبل از باطل و آمدن اذای فجائی (صافی، ۱۴۱۸: ۱۴/۱۷) بر سر جمله «هو زاهق» این تصویر حسی و زنده را تکمیل نموده است.

حوزه مقصد (حوزه مبدا)	حوزه مبدا (حوزه مقصد)
آمدن حق و ناپدید شدن باطل	پرتاب جسم سخت و مچاله

کردن و از بین بردن جسم نرم		
	نگاشت‌ها ↓	
جسم سخت، شیء نرم را از بین می‌برد	-----	حق باطل را هلاک می‌کند
جسم نرم در مقابل جسم سخت مقاومت ندارد	-----	باطل توان مقابله با حق را ندارد

سازه (فونداسیون) تقوا

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه/۱۰۸)

الأسّ به اصل و پایه ساختمان اطلاق می‌شود «اسس بنیانه» یعنی برای ساختمان‌ش پایه قرار داد (جوهری، بی تا: ۹۰۳/۳ - قرشی، ۱۳۷۱ ش: ۸۳/۱).

در عبارت قرآنی «لمسجد اسس علی التقوی» استعاره مفهومی هستی‌شناسی از نوع «شیء انگاری» وجود دارد که تقوا به مثابه فونداسیون و پی ساختمان این مسجد مفهوم سازی شده است، بنای مسجد ساخته شده با نیت خالص و الهی بر روی آن ایجاد شده است و از آنجا شالوده ی این بنا، نیت خالص الهی و به عبارت دیگر تقوای الهی است، یک ساختمان محکم و مقاومی است که فتنه‌های منافقان و دشمنان جبهه ی حق نمی‌توانند در آن ساختمان خللی ایجاد کنند. روشن است که فونداسیون یا پی ساختمان در پایین‌ترین قسمت ساختمان قرار دارد و با توجه به اینکه بار ساختمان از طریق آن به زمین منتقل می‌شود، استحکام فونداسیون، نقش مهمی در ایستایی و استحکام کل سازه دارد. پس اگر مسجدی بر پی محکم و قوی و نیت خالصانه و خدایی (تقوا) بنا شده باشد از ایستایی و استحکام بالای معنوی و ایمانی برخوردار خواهد بود.

گفته شده ؛ مسجدی که در آیه ی فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر (ص) در آن نماز بخواند همان مسجد «قبا» است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۴۱/۸). در آیه بعدی یک مقایسه زیبا میان دو بنا و ساختمان صورت گرفته است که می‌فرماید ﴿أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانَّارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ (توبه/۱۰۹) (آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه ی تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خوشنودی او نهاده است بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه هستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد).

مومنان به کسی می‌مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکم را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پردوام و مطمئن بنا می‌کند، اما منافقان به کسی می‌مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه‌ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می‌سازد، همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۸/ ۱۴۲).

(حوزه مقصد) تقوی و نیت الهی		(حوزه مبدا) فوندانسیون و پی ساختمان
	نگاشت‌ها ↓	
پایه همه اعمال صالح انسان است	-----	أساس مایه دوام ساختمان است
نیت پایه اصلی، اعمال انسان است	-----	کل ساختمان بر روی آن بنا شده است
شک و تردید و بی اخلاسی در نیت، سبب از بین رفتن عمل صالح می‌شود		ریزش آن برابر خرابی کل ساختمان است

نتایج

استعاره مفهومی به عنوان صنایع فکری، یک امکان ویژه‌ای است که انسان بتواند مفاهیم انتزاعی و معنوی را با کیفیت مفاهیم حسی و مادی در ذهن خود مفهوم‌گذاری کرده و درک عمیق نماید. استعاره مفهومی «شیء انگاری» نوعی از استعاره مفهومی هستی‌شناسی است که به ما کمک می‌کند پدیده‌ها و مفاهیم مبهم و انتزاعی به یک شیء مادی تشبیه کرده و از این طریق فهم آن برای با دقت بیشتر میسر گردد که قرآن کریم به زیبایی هرچه تمام‌تر از این امکان زبانی استفاده کرده و مفاهیمی مانند نفاق، عهد شکنی، تقوا و... به مثابه یک شیء مادی به تصویر کشیده است. برای درک عمیق و مفهوم‌سازی دقیق ما از انسان منافق، آن را به مثابه مذبذب (شیء آویزان صدار) به تصویر می‌کشد که فاقد هدف و جهت حرکتی بوده و همواره در یک مسیر ثابت حیران و سرگردان است هرچند برای جلب توجه از خود صدایی هم تولید می‌کند. خداوند متعال برای نشان دادن ناپسندی و قباحیت بی‌وفایی به عهد و پیمان شکنی، آن را به مثابه طنابی مفهوم‌سازی نموده که دو نفر یا دو گروه و جامعه را به هم پیونده داده است با رشته

نمودن و پاره کردن این طناب ارتباطی، روابط انسانی میان مردم دچار تزلزل شده و جهانی با مردمان غیرقابل اعتماد تداعی می‌شود. تقوا با استفاده از استعاره مفهومی، زیربنای و سازه ساختمان ایمان و عمل صالح تصویری سازی شده است که عدم استحکام آن موجب فروپاشی بنای ایمان آدمیست.

کتابنامه

- ابن عاشور، محمد بن طاهر. (بی‌تا). *التحریر و التنویر* (چاپ اول). بیروت: مؤسسه التاریخ.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (بی‌تا). *معجم مقاییس اللغة* (چاپ اول). قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی‌تا). *لسان العرب* (چاپ سوم). بیروت: دار صادر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (بی‌تا). *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه* (چاپ اول). بیروت: دارالعلم للملایین.
- خرقانی، حسن. (۱۳۹۸). *علوم بلاغی و زیبایی‌شناختی قرآن*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (بی‌تا). *مفردات ألفاظ القرآن* (چاپ اول). بیروت: دارالعلم.
- زبیدی، مرتضی، محمد بن محمد. (بی‌تا). *تاج العروس من جواهر القاموس* (چاپ اول). بیروت: دارالفکر.
- زحیلی، وهبه بن مصطفى. (۱۴۱۸ ق). *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج* (چاپ دوم). بیروت: دارالفکر المعاصر.
- زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل* (چاپ سوم). بیروت: دار الکتب العربی.
- سید قطب، بن ابراهیم شاذلی. (۱۴۱۲ ق). *فی ظلال القرآن* (چاپ هفدهم). بیروت: دارالشروق.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن* (چاپ پنجم). قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (ترجمه مترجمان؛ چاپ اول). تهران: انتشارات فراهانی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (چاپ سوم). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- عسکری، حسن بن عبدالله. (بی‌تا). *الفروق اللغویه* (چاپ اول). بیروت: دارالآفاق الجدیده.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی‌تا). *کتاب العین* (چاپ دوم). قم: نشر هجرت.
- فیوحی، احمد بن محمد. (بی‌تا). *المصباح المنیر* (چاپ دوم). قم: مؤسسه دارالهجره.
- قائمی‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۶). *استعاره‌های مفهومی و فضا‌های قرآن*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قرائتی، محسن. (۱۳۸۳). *تفسیر نور* (چاپ یازدهم). تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرآن کریم. (بی‌تا).
- قرشی، علی‌اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن* (چاپ ششم). تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- لیکاف، جورج، و جانسون، مارک. (۱۴۰۰). *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* (ترجمه ج. میرزابیگی). تهران: انتشارات آگاه.

مدرسی، سید محمدتقی. (۱۴۱۹ ق). *من هدی القرآن* (چاپ اول). تهران: دار محبی الحسین.
مصطفوی، حسن. (بی تا). *التحقیق فی کلمات القرآن* (چاپ سوم). بیروت: دارالکتب العلمیه.
مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه* (چاپ اول). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون. *ادب پژوهی*، ۱۲.

Transliterated Resources (OpenAI, 2025)

- Askari, Hasan ibn 'Abd Allah. (n.d.). *Al-Furuq al-Lughawiyah* (1st ed.). Beirut: Dar al-Afaq al-Jadidah. [in Arabic]
- Farahidi, Khalil ibn Ahmad. (n.d.). *Kitab al-'Ayn* (2nd ed.). Qom: Nashr-e Hijrat. [in Arabic]
- Fiyuhi, Ahmad ibn Muhammad. (n.d.). *Al-Misbah al-Munir* (2nd ed.). Qom: Mu'assisah Dar al-Hijrah. [in Arabic]
- Hashemi, Zohreh. (1389). *Este'areh-ye Mafhumi az Didgah-e Lakoff va Johnson. Adab-pazhuhi*, 12. [in Persian]
- Ibn 'Ashur, Muhammad ibn Tahir. (n.d.). *Al-Tahrir wa-l-Tanwir* (1st ed.). Beirut: Mu'assasat al-Tarikh. [in Arabic]
- Ibn Faris, Ahmad ibn Faris. (n.d.). *Mu'jam Maqayis al-Lughah* (1st ed.). Qom: Maktab al-'Ilm al-Islami. [in Arabic]
- Ibn Manzur, Muhammad ibn Mukarram. (n.d.). *Lisan al-'Arab* (3rd ed.). Beirut: Dar Sader. [in Arabic]
- Jawhari, Isma'il ibn Hammad. (n.d.). *Al-Sihah: Taj al-Lughah wa-Sihah al-'Arabiyyah* (1st ed.). Beirut: Dar al-'Ilm li-l-Malayin. [in Arabic]
- Khurqani, Hasan. (1398). *'Olum-e Balaghi va Zibayi-shenakhti-ye Qur'an*. Qom: Pazhuheshgah-e Howzeh va Daneshgah. [in Persian]
- Lakoff, George, & Johnson, Mark. (1400). *Este'areh-ha'i ke ba Anha Zendegi Mikonim* (Trans. J. Mirzabeygi). Tehran: Entesharat-e Agah. [in Persian]
- Makarem Shirazi, Naser. (1374). *Tafsir-e Nemuneh* (1st ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [in Persian]
- Modarresi, Sayyid Muhammad-Taqi. (1419 AH). *Min Huda al-Qur'an* (1st ed.). Tehran: Dar Muhibbi al-Husayn. [in Arabic]
- Mostafavi, Hasan. (n.d.). *Al-Tahqiq fi Kalimat al-Qur'an* (3rd ed.). Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah. [in Persian]
- (Note: Arabic title but Persian author/publisher → Persian source.)
- Qaemi-Nia, Alireza. (1396). *Este'areh-haye Mafhumi va Fazaha-ye Qur'an*. Tehran: Sazman-e Entesharat-e Pazhuheshgah-e Farhang va Andisheh-ye Eslami. [in Persian]
- Qara'ati, Mohsen. (1383). *Tafsir-e Nur* (11th ed.). Tehran: Markaz-e Farhangi-ye Dars-hayi az Qur'an. [in Persian]
- Qur'an Karim. (n.d.). [in Arabic]
- Qurashi, Ali-Akbar. (1371). *Qamus-e Qur'an* (6th ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [in Persian]
- Raghib Isfahani, Husayn ibn Muhammad. (n.d.). *Mufradat Alfaz al-Qur'an* (1st ed.). Beirut: Dar al-'Ilm. [in Arabic]

- Sayyid Qutb, Ibrahim Shadhili. (1412 AH). *Fi Zilal al-Qur'an* (17th ed.). Beirut: Dar al-Shuruq. [in Arabic]
- Tabarsi, Fadl ibn Hasan. (1360). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (Trans. group of translators; 1st ed.). Tehran: Entesharat-e Farahani. [in Persian]
- Tabarsi, Fadl ibn Hasan. (1372). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (3rd ed.). Tehran: Entesharat-e Nasr-e Khosrow. [in Persian]
- Tabataba'i, Sayyid Muhammad Husayn. (1417 AH). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an* (5th ed.). Qom: Daftar-e Nashr-e Islami, Jame'eh-ye Modarresin. [in Arabic]
- Zabidi, Murtada, Muhammad ibn Muhammad. (n.d.). *Taj al-'Arus min Jawahir al-Qamus* (1st ed.). Beirut: Dar al-Fikr. [in Arabic]
- Zamakhshari, Mahmud. (1407 AH). *Al-Kashshaf 'an Haqa'iq Ghawamid al-Tanzil* (3rd ed.). Beirut: Dar al-Kutub al-'Arabi. [in Arabic]
- Zuhayli, Wahbah ibn Mustafa. (1418 AH). *Al-Tafsir al-Munir fi al-'Aqidah wa-l-Shari'ah wa-l-Manhaj* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Fikr al-Mu'asir. [in Arabic]

Analysis of the Mappings of Ontological Conceptual Metaphors of the Objectification Type

Hossein Khani Kolqay*

(Assistant Professor, Department of Arabic, Khoy Faculty, University of Quranic Sciences and Teachings, Khoy, Iran)

Abstract :

Examining and analyzing the long concepts of revelation from the perspective of linguistic perspectives shows us the intellectual structure of the Holy Quran and leads us to understand the Quranic truths. The theory of conceptual metaphors is a linguistic possibility to conceptualize spiritual and abstract phenomena and concepts of the Holy Quran, the use of this linguistic tool is very effective in understanding the Quranic categories. "Objectification" is a type of ontological conceptual metaphor that conceptualizes and depicts phenomena and concepts as a material object. The connections that the Holy Quran provides between material and spiritual spaces keep the audience involved in this. He made connections and created a transformation in his thought and understanding and put his worldview in line with monotheistic worldview. Based on this, this article has analyzed examples of ontological (existential) conceptual metaphors of the "objective" type in the Holy Qur'an in a descriptive-analytical way, and the results show that the "sounding hanging object" (Muzabzab), shows a pure and palpable image of the aimlessness, aimlessness and wandering of the hypocrites, tearing the covenant rope, putting humiliation and misery on the Jewish disbelievers is another example of the conceptual metaphors of "objectification" in the Holy Quran, which are abstract concepts. He has depicted in a very concrete and material way in order to provide the audience with a clear and deep understanding of them in the conceptual system of the Qur'an.

Keywords: the Holy Quran, conceptual metaphor, ontological metaphor, objectification

Extended Abstract (OpenAI, 2025)

Introduction

This paper investigates the vital role of ontological conceptual metaphors—specifically the subtype known as objectification—in shaping the Quran's presentation of abstract, ethical, and metaphysical realities. Within the broader field of cognitive linguistics, the study proceeds from the foundational premise that human cognition is inherently metaphorical: individuals grasp nonmaterial or spiritual concepts only by projecting structures from their embodied, sensory, and social experiences onto abstract domains. This theoretical perspective challenges classical views that treated metaphor as merely ornamental or

rhetorical. Instead, metaphor is understood as a core mechanism of thought and meaning-making, one that informs how humans reason, evaluate, and interact with the world around them. Thus, when the Quran uses concrete imagery to frame spiritual truths—such as hypocrisy, covenant loyalty, or ultimate moral judgment—it is not engaging in literary embellishment but in cognitive guidance, inviting readers to comprehend the unseen through the familiar.

Building on this premise, the study concentrates on a particular class of metaphors known as ontological metaphors, in which abstract concepts are understood as objects, substances, or spatially bounded entities. Through such metaphors, intangible realities become cognitively manipulable; they can be grasped, resisted, measured, approached, or avoided. The paper pays special attention to objectification, a subtype in which abstract phenomena are represented as concrete material objects with identifiable physical properties. In the Quran, this mechanism manifests in representations of hypocrisy as a suspended, oscillating object; covenant-breaking as the gradual unravelling of a tightly woven rope; humiliation as an enclosing tent; spiritual hardness as a protective sheath; piety as both a garment and a structural foundation; and truth as a solid force capable of crushing falsehood.

By analyzing these examples, the research aims to reveal how the Quran systematically links the material and spiritual domains through patterned metaphorical projections. These projections create a network of conceptual mappings that allow complex religious ideas to be apprehended through lived human experience. More importantly, they contribute to a cohesive Quranic worldview in which metaphysical realities are portrayed as grounded, tangible, and experientially vivid. The study therefore situates Quranic discourse within a broader cognitive model of meaning, showing how its linguistic choices not only communicate doctrine but also shape moral perception and guide spiritual understanding.

Methodology

The study adopts a descriptive analytical approach grounded in the theory of conceptual metaphor proposed by Lakoff and Johnson and developed in cognitive linguistics. It distinguishes ontological metaphors from structural and orientational ones, then concentrates on cases where immaterial phenomena are conceptualized as material objects or configurations. Selected Quranic verses form the corpus; they are chosen because key abstract notions in them are expressed through lexical items whose basic meanings belong to concrete domains.

For each example, classical Arabic lexicons are used to recover the primary, nonfigurative meanings of the relevant terms, such as a hanging object, a woven rope, a tent or dome, a sheath, a garment, a thrown projectile, and a building foundation. These are then compared with classical and modern exegetical interpretations, which are re-read through the lens of conceptual metaphor

theory. The analysis reconstructs the mappings between source and target domains, specifying how particular physical properties and image schemas are projected onto ethical and spiritual concepts.

Results

The analysis shows that the Quran systematically employs ontological metaphors of objectification to structure key religious concepts. Hypocrisy is conceptualized as a hanging, oscillating, noisy object, highlighting instability, directionless motion, repetitive movement without real progress, and attention-seeking display. Covenant-breaking is conceptualized as unravelling a tightly twisted rope, framing betrayal as a gradual undoing of a structural bond that connects God and human beings and supports all other covenants.

Humiliation and destitution are portrayed as a dark tent or dome erected over a people, enclosing them in an inescapable, narrowing space that restricts vision and movement and marks a persistent condition. The hardened or unbelieving heart is presented as encased in a sheath or covering that prevents divine guidance from penetrating, implying a chosen and removable barrier rather than an innate incapacity. Piety is conceptualized both as a garment that covers inner defects, protects from harm, and adorns the self, and as a foundation on which religious institutions and righteous deeds are built. Finally, the triumph of truth over falsehood is depicted as a hard projectile striking and shattering a brittle object, underscoring the structural asymmetry between the two.

Conclusion

The study concludes that ontological metaphors of objectification are central to how the Quran communicates its theological and ethical vision. By construing abstract realities as concrete objects and spatial configurations, the text enables its audience to grasp and evaluate complex spiritual states in terms of familiar sensory experiences. These metaphors do more than embellish the discourse; they organize the underlying conceptual system through which the reader understands core religious notions.

From a theoretical perspective, the findings show that applying conceptual metaphor theory to Quranic discourse clarifies the systematic nature and internal logic of Quranic imagery in ways that complement traditional rhetorical analysis. Ontological metaphors emerge as cognitive and affective bridges between the unseen and the seen, making metaphysical concepts experientially vivid and morally compelling. In this way, the Quranic use of objectification metaphors supports deeper reflection, self-assessment, and spiritual transformation within a unified cognitive and religious framework.